

که از شرق سرچشمه میگرفت بتسریع این تغییر کمک نمود . سستی دائم‌التزاید مبانی اخلاقی و رفتار ناپسند دربار نیز شاید از همان منبع آب میخورد ، و عقاید و افکار متعالیه‌ای که از امامت منبعت گردید و امامت را جمعی امر الهی و فوق عقول بشر دانستند و بعضی از افراد خاندان علی را به پیشوائی روحانی شناختند و همچنین پیشرفت سریع افکار آزاد شاید همه را بتوان از همان سرچشمه دانست (۱) . این مطالب بتدریج در همین کتاب پرورانده خواهد شد .

لکن در اینجا لازم میدانیم نظر خوانندگان گرامی را بتغییرات مهمی که روی داد جلب کنیم . این تغییرات از آنرو پیش آمد که دستگاه خلافت رابطه نزدیکتری با ایران و خراسان پیدا کرد و این نزدیکی را سبب نیل بنی عباس بخلافت بود . «

لحن دوزی نیز نظیر لحن سروریلیم مویراست آنجا که میگوید (۲) :
« تفوق ایرانیان بر عرب یا عبارت دیگر سیطره مغلوب بر غالب دیرزمانی در حال تکوین بود و همینکه عباسیان بخلافت نائل گردیدند این معنی بحد کمال رسید . فراموش نشود اگر عباسیان **نظر دوزی** پایگاه بلندی احراز کردند از برکت مساعی ایرانیان بود .
این شهزادگان بنای سیاست خود را بر این گذاشتند که پیوسته مواظب

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند :

« اینکه سستی اخلاق و رفتار ناپسند دربار خلافت را مستند بنفوذ ایرانیان میدانند مطالبی سست و بی اساس است زیرا آن لازمه ثروت بیکران و فراغت بود و نظائر آن از اسباب و علل که در هر قوم بظهور میرسد و همچنین است عقیده تشیع که در همان عصر اول وجود داشت و عده‌یی از صحابه و نزاد خالص عرب بر آن عقیده بودند . «

(۲) تاریخ اسلام تألیف دوزی Dozy ترجمه ویکتورشون Victor Chauvin

و مراقب عرب باشند و فقط بایرانیان (۱) مخصوصاً خراسانیان که بیگانه بودند اعتماد کنند. لذا با آنها طرح دوستی ریختند و برجسته ترین شخصیت‌های دربار بالنتیجه از میان ایرانیان برگزیده شدند. خاندان معروف برمکی اخلاف یکی از نجباء ایران بودند که سرپرست آتشکده (۲) بلخ بود. افشین مقرب در گاه خلیفه المعتمد که قدرتی بکمال داشت شاخه‌ای از شجره شهزادگان اسروشنه (۳) در ماوراءالنهر بود. راست است که عرب زمزمه مخالفت آغاز نمود و کوشش کرد تسلط و قدرت قدیم خود را بدست آورد. جنگی که بین امین و مأمون فرزندان هارون الرشید در گرفت در واقع مبارزه جدیدی بود که میان عرب و ایرانیان بر سر ریاست برخاست. لکن باز قیر عرب بسنگ خورد و بار دیگر سروری ایرانیان را بهر قیمتی بود برسمیت شناختند. تازیان پس از شکستی که خوردند ناگزیر شدند ساکت و آرام بنشینند و تغییر حکومت را فقط نظاره کنند و بی آنکه مقاومتی نشان دهند تماشاگر اوضاع باشند. در حقیقت دموکراسی عرب (۴) جای خود را بقائد استبدادی ایرانیان داد. نویسنده تاریخ سحرانگیز الفخری (۵) چنین گوید:

(۱) تاریخ طبری جلد سوم صفحه ۱۱۴۲.

(۲) یادداشت مترجم: در باب معبد بودا و برخی آتشکده نوشته‌اند. رجوع کنید به کتاب «اخبار برامکه» باهتماء و تصحیح و مقدمه تاریخی و ادبی آقای مبرز عبدالعظیم خان قریب گرگانی استاد دانشگاه تهران، ۱۳۱۲ شمسی.

(۳) Osrushna

(۴) یادداشت مترجم: آقای بدیع الزمان فروزانفر می‌نویسند:

«دموکراسی عرب در زمان معاویه یکی از میان رفت بلکه تفوق نژاد عرب بر سائرین و قریش بر سائر قبائل امری بود که بلافاصله بعد از رحلت حضرت رسول (ص) شروع کرد و شیوع یافت.»

(۵) جاب الوارت، صفحات ۱۷۶-۱۷۷.

یادداشت مترجم: نقل از الفخری فی الآداب السنطانیة و السدول (بقیه پورقی در صفحه ۳۶۶)

« و اعلم أن الدولة العباسية كانت دولة ذات خدع و دهاء و غدر و كان قسم التحيل و المخادعة فيها أو فر من قسم القوه و الشدة خصوصاً في أواخرها ، فإن المتأخرين منهم بطلوا قوة الشدة و النجدة و ركنوا الى الحيل و الخدع و في مثل ذلك يقول كشاجم (۱) مشيراً الى موادعة أصحاب السيوف و عداوة اصحاب الاقلام و مقاتلة بعضهم لبعض :

نظر
ابن الطقطقي

هنيئاً لأصحاب السيوف بطالة

تقضى بها أوقانهم في التنعم

فكم فيهم من وادع العيش لم يهج

لحرب و لم ينهد لقرن مصمم

يروح و يغدو عاقداً في نجاهه

حساماً سليم الحد لم يتسلم

ولكن ذو و الاقلام في كل ساعة

سيوفهم ليست تجف من الدم »

(بقية ياورقي ازصفحة ۳۶۵)

الاسلامية تأليف محمد بن علي بن طباطبائي المعروف بابن الطقطقي راجعه و نقحه محمد عوض ابراهيم بكك و وكيل وزارة المعارف المساعد و علي الجارم بكك المفتش الاول للغة العربية بوزارة المعارف جاپ مصر ۱۹۳۸ ، صفحة ۱۲۷ و ۱۲۸ . ابن كتاب توسط اميل امار بزبان فرانسه ترجمه و تحشيه و در سال ۱۹۱۰ باين اسم در پاریس چاپ شده است .

Archives Marocaines, Publication de la Mission Scientifique du Maroc (vol. xvi) Al - Fakhri — Histoire des Dynasties Musulmanes depuis la mort de Mahomet Jusqu' à la chute du Khalifat Abbâsîde de Baghdâdz (11 - 656 de l' hégire = 632 - 1258 de J. C.), Par Ibn - at - Tiqtaqâ, traduit de l' Arabe et annoté Par Emile Amar' Paris, 1910 .

(۱) ابوانفتح محمود بن الحسين بن شاهرق موسوم است به السندي بدليل اينكه هندی‌النسب بود . تاريخ وفات وی ۹۶۱ یا ۹۷۱ مسجعی (مطابق با ۴۵۰ هجری است) . رجوع شود بتاريخ ادبی عرب تأليف بروكلمان صفحه ۸۵ :

Brockelmann, Arab. Literaturgesch .

ونیز الفخری گوید چون المتوکل وزیر خود محمد بن عبدالملک
الزیات را کشت شاعری با همان لحن اشعار ذیل را ساخت :

یکاد القلب من جزع یطیر اذا ما قیل قد قتل الوزير
أمیر المؤمنین قتلت شخصاً علیه رجا کم کانت تدور
فمهلاً یا بنی العباس مهلاً لقد کویت بغدر کم الصدور

« الا أنها كانت دولة كثيرة المحاسن حجة المکارم أسواق العلوم فيها
قائمة ، و بضائع الاداب نافقة ، و شعائر الدين فيها معظمة و الخیرات فيها
دائرة ، و الدنيا عامرة ، و الحرمات مرعية و الثغور محصنة ، و ما زالت علی
ذلك حتی کانت اواخرها ، فانتشر الجبر و اضطرب الامر ، و انتقلت الدولة ،
و سیرد ذلك فی موضعه مشروحاً ان شاء الله (تعالی) . »

قصده ندارم از سلطنت و سیرت خلفاء این خاندان بتفصیل بحث کنم
و یا قصصی را که در باره هارون الرشید و گردشهای شبانه او در شوارع
بغداد بهمراهی جعفر برمکی و جلاد سیاه او که مسرور تاه داشت باز
گویم . همه کسانی که داستانهای الف لیل (۱) را خوانده اند این مطالب را
میدانند . پروفیسور یامر در کتاب کوچک و لذت بخش خود راجع بآن
خليفة نامدار (۲) حکایات فراوانی از هزار و یک شب گلچین کرده است .
برای سهولت کار خوانندگان جدول اسامی خلفای عباسی را در اوائل
این دوره از کتاب عالی استانلی لین - پول در باره سلسله خلفای اسلام
(چاپ لندن ۱۸۹۴ میلادی) (۳) نقل میکنیم :

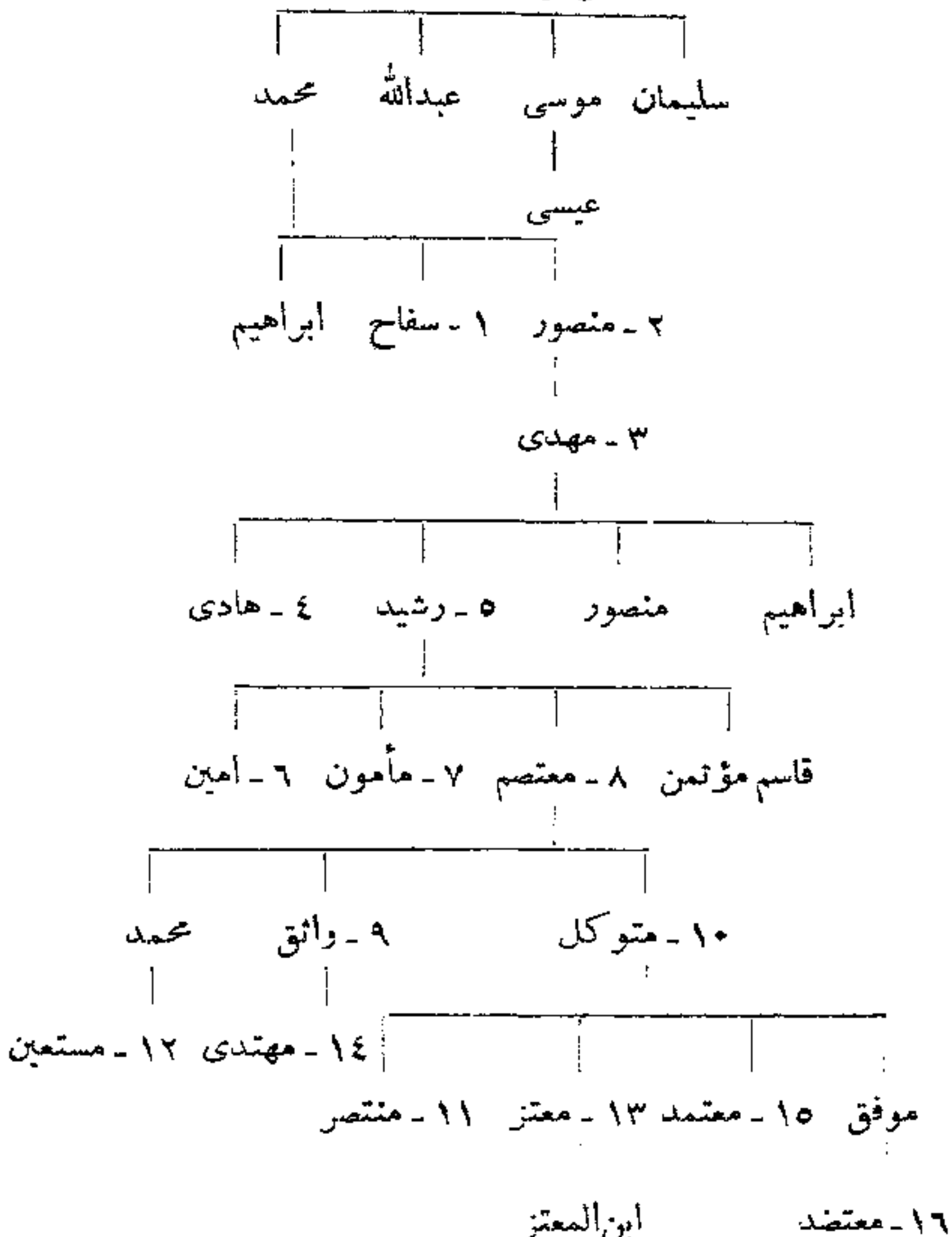
(۱) یادداشت مترجم : آن داستانهای غالباً مجعول است و مستند مسائل
تاریخی نتواند شد .

(۲) Palmer, New Plutarch Series, Haroun - Ahraschid, London, 1881 .

(۳) Stanley Lane - Poole, Muhammedan Dynasties (London, 1894)

یادداشت مترجم : اعدادی که در پهنوی بعضی از اسامی عباسیان
گذاشته شده نشان میدهد که آنها خلیفه بوده اند و ترتیب تاریخی آنها را مینمایاند .
دیگر اینکه قاسم مؤتمن در جدول مؤلف نیست و در اینجا اضافه شد .

علی بن عبدالله بن عباس



قرن اول خلافت دودمان بنی العباس از تاریخ تأسیس تا مرگ
 الواثق و نیل المتوکل بمقام خلافت (از ۱۳۲ تا ۲۳۲ هجری مطابق با
 ۸۴۷ - ۷۵۰ میلادی) بیشتر در همین باب که باب سوم است مورد بحث
 قرار خواهد گرفت . این عصر عصر طلائع خلافت است و از خصائص این
 عصر آنکه نفوذ ایران افزایش یافت و خاندان شریف و شهیر برامکه

نمونه آنست . دیگر از خصائص آن عصر رونق بازار علم و معرفت و نکته سنجی و لطیفه گوئی در دربار خلافت و تسلط کامل اصول عقائد معتزله است که در امور مذهبی دازای وسعت نظر و منش آزاد بوده‌اند . همینکه خلیفه دهم المتوکل بخلافت رسید نفوذ تر کها بیشتر جانشین نفوذ ایرانیان گردید (و چنانکه میدانیم از بسیاری جهات همیشه تر کها رفتار و حشیانه‌ای داشتند که ندره با افکار روشن و آزاد وفق میداد .) اصول عقائد معتزله چون دیگر مورد حمایت مقام سلطنت نبود از میان رفت و عقائدی که در آن زمان مورد قبول عامه بود جای آنرا گرفت و تحقیقات فلسفی دوچار خسروانی عظیم گردید (۱) و تا مدتی اغراض و احساساتی شدید علیه تشیع بمنصه ظهور رسید . بنابراین اوضاع خلافت در آغاز دوره عباسیان هم از جهت تسلط نژادی و هم از جهت تمایلات مذهبی بخوبی معلوم و مشخص است و در عهد خلافت باشکوه مأمون خلافت باوج عظمت خود رسید .

مادر مأمون (۲) و زن (۳) وی هر دو ایرانی بودند . وزراء و

(۱) **یادداشت مترجم :** آقای بدیع الزمان فروزانفر مینویسند : «عقاید

معتزله از میان نرفت ، بلکه تا قرن پنجم بالنسبه رونقی داشت و پیروان آن کم و بیش در هر قرن میزیستند و از آن جمله ابن ابی الحدید است در قرن هفتم هجری و هنوز زبیده در یمن بر این عقیده‌اند .»

(۲) فن کرمر (Von Kremer, Cult. Streifzüge) پانین صفحه ۴۱

گوید : « بسیاری مطالب از اینکه مادر مأمون ایرانی بود روشن می شود و یکی از مؤلفین مطلع قدیم متعرض این معنی شده است : (رجوع شود به دوخویه (de Goeje, Fragm. Hist. Arab. I, 350) .

یادداشت مترجم : مادر مأمون دختر استاسیس بوده است . پس از قتل

استاسیس دخترش مراجل باسارت در دست مسلمین افتاد . بعد مأمون از او و هارون بوجود آمد ، مأمون بیرکت این مادر ایرانی و تربیت در نزد پرامکهمردی روشن بین و علم دوست و آزاد فکر یار آمد (نگاه کنید به کتاب تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم ، مجلد اول ، تألیف آقای دکتر ذبیح الله صف استاد دانشگاه ، تهران ۱۳۳۱ ، صفحات ۴۲ تا ۴۵)

(۳) پوران دختر حسن بن سهل و برادر زاده فضل بن سهل وزیر مأمون (بقیه پاورقی در صفحه ۳۷۰)

مقربان درگاه اونیزایرانی بودند . خود مأمون نیز شخصاً دارای خصائص اخلاقی ایرانیان بود . پروفیسور پامر (۱) میگوید : « ما دیدیم چگونه تازیان در واقع اداره امور ممالک مفتوحه را تاچار بنخود مأمورین محلی واگذار نمودند و وزرائی که در رأس امور بودند ایرانی الاصل و دستگاه خلافت عیناً همان دستگاهی بود که بر امپراطوری ساسانیان حکومت میکرد . »

عنوان وزارت یکی از عناوین دستگاه خلافت است . لفظ وزیر مشتق از لفظ عربی وزر بمعنای بار است ، زیرا بارگران مسئولیت اداره امور مملکت روی دوش وزیر قرار دارد ، ولی چنانکه دارمستتر (۲) گفته است شاید این کلمه در حقیقت همان لغت پهلوی وچیر (۳) باشد و مشتق از وچیر است (۴) به معنای (تصمیم گرفتن) و در تلمود گزیر (بفتح گاف) (۵) آمده است . صاحب کتاب الفخری (۶) درباره تاریخ این مقام چنین گوید :

تأسیس
وزارت

« پیش از آنکه بتفصیل بیشتری وارد این بحث شویم باید چند کلمه ای بطور مقدمه در این مقوله بگوئیم . لذا میگوئیم که وزیر رابط و واسطه میان پادشاه و رعایای اوست . بنابراین طبع وزیر باید از طرفی مناسب طباع شاهان و از طرف دیگر مناسب طباع عوام باشد تا بتواند با هر دو گروه چنان رفتار کند که مورد قبول

در تاریخ
مقام وزارت بگفته
صاحب الفخری

(بقیه پاورقی از صفحه ۳۶۹)

زن مأمون بود . تشریفات مجلی را که بمناسبت عروسی او برپا گردید ابن خلکان شرح داده است (رجوع شود بترجمه دسلان de Slane جلد اول صفحات ۲۶۸ تا ۲۷۰ و نیز رجوع شود بذطائف المعارف الثعالبی (چاپ de Jong) صفحات ۷۴ - ۷۳ .

Professor Palmer (۱)

(۲) جلد اول معالعات ایرانی صفحه ۵۸ و یائین صفحه حاشیه شماره ۳ :

Darmesteter, Etudes Iraniennes .

(۳) vi - chir (۴) vi - chira (۵) gazir

(۶) چاپ الوارت ، صفحات ۱۷۹ - ۱۸۱ .

و محبت هر دو واقع شود و در عین حال سرمایه او باید صدق و امانت باشد که گفته اند « انا خان السفیر بطل التدبیر » و نیز گفته اند: « لیس لمکنوب رأی » (۱) وزیر را کفایت و شهامت باید و این اوصاف از شرائط مهم وزارت باشد. دیگر از ضروریات این امر فطنت و فراست و آگاهی و دهاء و حزم و بهره فراوان از فضائل است و خوان نعمت بیدریغش پیوسته گسترده باید تا خلق بدر گاهش گردن نهند و بر بقیه طاعتش در آیند و شکر نعمتش بجای آرند. رفق و مدارا، رحم و رأفت صبر و ثبات، حلم و وقار، نفوذ کلمه و اقتدار از صفاتی است که وزیر باید ناگزیر داشته باشد...

« پیش از خلافت عباسیان قواعد و قوانین وزارت مقرر و معین نبود. هر يك از ملوك را چندتن از ملازمان درباری احاطه کرده بودند و هنگام وقوع حوادث کسانی طرف شور واقع میشدند که از دیگران خردمندتر و آراء صائبتری داشتند. بنابراین اینگونه درباریان هر کدام در حکم وزیری بودند و تا آن تاریخ آنها را کاتب یا مشیر میخواندند. لکن چون بنی العباس بخلافت رسیدند قوانینی درباره وزارت مقرر گردید و وزیر را از آن پس وزیر خواندند.

« لغویون چنین گویند که لفظ وزر (بفتح واو و زا) بمعنای ملجأ و پناهگاه است و وزر (بکسر واو و سکون زا و را) بمعنای بار است. پس وزیر یا ازوزر (بکسر واو) اشتقاق یافته است که در آنصورت مفهوم آن کسی است که تحمل بار گران کند و یا ازوزر (بفتح واو و زا و سکون را). در آنصورت وزیر آنشخصی است که شاه بهندیشه و رای او پناه برد و بتدبیر او توسل جوید ».

لکن مقام وزارت با تمام قدرت و عزت و احترامی که داشت امری

(۱) یعنی آراء یا اظهارات کسی که دروغ او ثابت شده است مورد

خطر ناك بود . المنصور (۷۵۵ - ۷۵۴ بعد از ميلاد) ابو مسلم را كه

امين آل محمد لقب داشت غدارانه بقتل رساند .

جنبه خطر ناك

خود ابو مسلم هم بفرمان السفاح سبب شد ابو سلمه را

شغل وزارت

بكشند (۷۵۰ - ۷۴۹ ميلادی) . ابو سلمه نخستين

كسى بود كه لقب وزارت داشت . ابو الجهم كه جانشين او شد از طرف خليفه

مسموم شد . چون ابو الجهم اثر زهر را در درون خود احساس نمود بر خاست

از اطاق بيروت رود . خليفه پرسيد : « كجا ميروى ؟ » وزير بينوا

پاسخ داد : « همانجائي كه تو مرا فرستاده‌اى . » (۱) مرگ او مصادف

شد با قدرت يافتن خاندان بزرگ و اصيل برمكي كه ايراني بودند . اعقاب

و احفاد برمك مدت پنجاه سال (از ۷۵۲ تا ۸۰۴ ميلادی) با عقل

و تدبير امور خلافت را اداره ميكردند و در راه بسط علم و معرفت

از بذل مال دريغ نداشتند و با كمال جود و سخا از اهل

برمكيان (۲)

علم حمايت و سرپرستي ميكردند و بوسيله ميهمان نوازي

و حكومت عاقلانه سبب شدند كه دوران خلافت پنج خليفه اول عباسي

عصر مشعشع خلفاء مزبور خوانده شود تا اينكه جنون رشك و حسد

برهارون الرشيد مستولي گشت و جعفر و فضل فرزندان يحيى بن خالد بن

برمك و بسياري از افراد خاندان آنها را نابود ساخت . جدا آنها ، برمك ،

مجوس و موبد موبدان آتشكده (۳) بزرگ توبهار در بلخ بود . مسعودي

(در مروج الذهب جلد چهارم صفحه ۴۸) چنين گويد :

« كسى كه اين وظائف را انجام ميداد مورد احترام سلاطين

اين کشور بود و اموالي را كه بمعبد تقديم ميشد اداره مينمود . اين

(۱) رجوع شود به الفخري (حاج الوارت صفحات ۱۸۳ تا ۱۸۴) .

(۲) يادداشت مترجم : نگاه كنيد به كتاب برمكيان تأليف بووا ، باستناد

مورخان عرب و ايراني ، چاپ پاریس ۱۹۱۲ ميلادی :

Bouvat, L. -- Les Barmécides d'après les historiens arabes et persans. «Revue de Monde Musulman», Paris, 1912.

(۳) يادداشت مترجم : رجوع كنيد به پاورقی صفحه ۳۶۵ .

شخص را برمک مینامیدند و همه کسانی که باین افتخار نائل میگرددند باین اسم خوانده میشدند و نام برمکی و برامکه از همین کلمه مشتق است زیرا خالد بن برمک پسریکی از همین موبدان بزرگ بوده است، در تأیید این نظر که برمک در حقیقت عنوان بود نه اسم این سطور را از آثار البلاد قزوینی (صفحات ۲۲۱ تا ۲۲۲ تحت عنوان بلخ) ترجمه میکنیم:

« ایرانیان و ترک‌کاف پرستشگاه نوبهار را بزرگ میداشتند و زیارتگاه آنها بود و هدایائی بدانجا تقدیم مینمودند. طول آن یکصد ذراع و عرض آن هم یکصد ذراع و ارتفاع آن کمی بیشتر و تولیت آن با برامکه بود. پادشاهان هندوستان و چین بدانجا میآمدند و بت را (۱) سجده میکردند و دست برمک را میبوسیدند و برمک بر تمام این ممالک فرمانروائی فائقه داشت و جریان امرچنین بود تا اینکه خراسان در زمان عثمان بن عفان تسخیر شد و نگهبانی پرستشگاه مزبور سرانجام بدست برمک پدر خالد افتاد. »

برامکه طبعاً نفوذ زیاد خود را بنفع هموطنان خود بکارمیردند، لکن ناگزیر مراقب بودند بر آشکارا از نظامات و سنن ایرانی جانبداری نکنند مبادا مورد سوء ظن واقع شوند که هنوز هم قلباً مجوس هستند. بنابراین هنگامیکه خلیفه المنصور بغداد پایتخت جدید خود را میساخت ابو ایوب الموریانی چنین مصلحت اندیشی کرد که کاخ ساسانی معروف بایوان کسری را ویران سازد و مصالح آنرا در ساختمانهای جدید خود مصرف نماید. خلیفه از خالد بن برمک استشاره کرد.

خالد پاسخ داد: « ای امیر المؤمنین چنین کاری نکن، فانه آیه الاسلام، این قصر بتحقیق علامت فتح و فیروزی اسلام است، زیرا چون

(۱) یادداشت مترجم: از گفته قزوینی مسلم میشود که نوبهار آتشکده

نبوده است. وجود بت و زیارت هندیان و چینیان دلیل آن تواند بود.

خلق خندا ایوان کسری را نظاره کنند متوجه شوند که چنین بنا تنها
بفرمان خدا ویران شود؛ دیگر اینکه نمازگاہ علی بن ابیطالب (علیه السلام)
در آنجا بوده و مخارج خراب کردن آن بیش از نفعی است که از خرابی
عاید گردد. « منصور جواب داد :

« آیت یا خالد الامیلاً الی العجمیه ! » دیری نپائید که صحت
پیشگوئی خالد راجع برنج و زحمت و مخارج ویران ساختن طاق کسری
معلوم گردید. روزی خلیفه باو گفت :

« ای خالد ما با عقیده تو همراه شده‌ایم و از ویران کردن ایوان
دست کشیدیم. » خالد پاسخ داد : « یا امیر المؤمنین ! اکنون میگویم
کاخ را ویران سازید مبادا مردم بگویند خلیفه حتی از فرو کوفتن بنائمی
که دیگری ساخته بود عاجز است ! » خوشبختانه خلیفه بار دیگر بحرف
او گوش نداد (زیرا خالد بیگمان از جهت حزم و احتیاط و بعلم آنچه
سابقاً خلیفه باو گفته بود این نظر را اظهار نمود) و تخریب ایوان مدائن
بعهد تعویق افتاد (۱).

یکی دیگر از آداب ایرانی که در اوائل دوره عباسی دوباره مرسوم
گردید جشن نوروز است که روزاول سال شمسی ایران برپا میشود و با
اعتدال ربیعی و دخول خورشید در برج حمل تطبیق میکند. (۲)

ابوریحان بیرونی (۳) گوید : در زمان هارون الرشید مالکین اراضی
بار دیگر جمع شدند و از یحیی بن خالد بن برمک خواستند جشن نوروز را

(۱) رجوع شود بکتاب الفخری صفحات ۱۸۵ و ۱۸۶ و طبری جزء سوم
صفحه ۳۲۰.

(۲) یادداشت مترجم : آقای تقی زاده تطبیق روزاول سال را بااعتدال
ربیعی و دخول خورشید در برج حمل صحیح نمیدانند و عقیده دارند که اشتباه است.

(۳) الآثار الباقیه ترجمه زاخو Sachau صفحه ۳۷.

تقریباً دو ماه بتأخیر اندازد (۱). یحیی خواست چنین
احیاء جشن
نوروز کند، لکن دشمنان او در این خصوص زمزمه‌ها کردند
 و گفتند یحیی طرفدار آئین زردشتی است. بنابراین دست
 کشید و دیگر تعقیب نکرد و موضوع چنانکه در گذشته بود باقی بماند.
 فن کرمر در کتابهای نفیسی که مکرر از آن نام برده‌ایم از نفوذ
 ایران که در همه جا مشهود بود کاملاً بحث میکند. نه تنها تشکیلات
 دینی و دولتی در قالب ایرانی ریخته میشد بلکه در عهد عباسیان حتی
 شکل لباس و نوع غذا و سبک موسیقی و امثال آن نیز تحت تأثیر نفوذ
 ایرانی بود.

فن کرمر گوید (۲): نفوذ ایران در دربار خلفاء افزون گشت و
 در زمان هادی و هارون الرشید و مأمون باوج کمال رسید. بیشتر وزراء
 مأمون ایرانی یا ایرانی‌الاصل بودند. در بغداد رونق سبک و روش
 ایرانی رو با افزایش بود. جشنهای باستانی نوروز و مهرگان
تقلید از طرز
لباس پوشیدن
ایرانیان و رام را می‌گرفتند. لباس ایرانی لباس رسمی دربار بود
 و فرمان خلیفه دوم عباسی (در سال ۱۵۳ هجری مطابق
 با ۷۷۰ میلادی) کلاه‌های بلند و سیاه مخروطی شکل
 ایرانی را (که قلائس جمع قلنسوه نامیده میشد) بر سر می‌گذاشتند...
 در دربار آداب و رسوم پادشاهان ساسانی را تقلید میکردند و جامه‌هایی
 با نقوش و خطوط زرین می‌پوشیدند و اعطاء اجازه پوشیدن این نوع لباس
 از حقوق مختصه خلیفه بود. از مسکوکات المتوکل سکه‌ای که بدست آمده
 است نشان میدهد که این خلیفه درست بلباس ایرانی ملبس بوده است.

(۱) رسم قدیم این بود که ایام کبیسه را حساب میکردند. چون این رسم
 موقوف شد سان جلو میافتاد، بنحوی که قبل از رسیدن محصور جشن نوروز را می
 گرفتند. این امر برای زارعین ضرر داشت زیرا مالیات خود را در آن موقع میبایست
 پرداختند.

(۲) کتاب فن کرمر صفحات ۴۲ و ۴۳ Von Kremer, Streifzüge

اگر نفوذ ایرانی تا این اندازه در دربار عباسی حکمفرما بود و کسانی که بدربار آمد و رفت داشتند تا این حد مقید بقیود و اشکال و اسالیب ایرانی بودند باید بدانیم که فعالیت این قوم با قریحه در شئون علمی و ادبی حتی بیش از مظاهر دیگر زندگانی تجلی مینمود.

گلد زیهر در کتاب مطالعات اسلامی (جلد اول صفحه ۱۰۹)

در فصل عرب و عجم که فصل درخشانی است (۱) چنین گوید:

« نه تنها در دستگاه دولت خارجیان همیشه جلو هستند بلکه علی الخصوص در علوم دینی هم پیشاپیش همه قرار گرفته اند. فن کرم (۲) گوید: تقریباً چنین بنظر میرسد که مطالعات علمی مزبور (قرائت و تفسیر قرآن و احادیث و اخبار و فقه) در ظرف دو قرن اول هجری بیشتر از طرف موالی یعنی مسلمین غیر عرب بعمل میآمد، و حال آنکه تازیان بیشتر متوجه مطالعه و توسعه و تقلید اشعار قدیم خود بودند. لکن باید این نکته را اضافه کنیم که حتی در این رشته نیز خارجیان از تازیان پیشی گرفتند و کمک و خدمتی را که دانشمندان بیگانه بوسیله مطالعات تاریخی و ادبی خود در آثار قدیمه عرب و تحقیقات جامع انتقادی و امثال آن بیسط دائره نبوغ عرب در این قسمت نمودند بهیچوجه کوچک نتوان شمرد.

خدمات دانشمندان غیر عرب بصرف و نحو و لغت عرب نهچندان است که حاجت باقامه دلیل باشد و شاهد این مدعی اسامی متعددی است که صرفاً تلفظ آن دلیل روشنی است بر اینکه تا چه پایه علوم مزبور مرهون خدمات عناصر غیر عرب است و حتی ذکر آن اسامی نیز در اینجا زائد بنظر میآید. پل دولا گارد گفته است (۳): از میان

(۱) Goldziher, Muhammedanische Studien

(۲) رجوع شود به صفحه ۱۶ فن کرم Culturgesch. Streifzüge

(۳) رجوع شود به صفحه ۸ حاشیه چهارم کتاب پل دولا گارد.

مسلمینی که در راه علم مجاهدت نموده‌اند حتی یکنفر هم از نژاد سامی نبوده است . اگر نتوانیم حرف او را باین صورت قاطع و لایبشرط قبول کنیم ، لا اقل این اندازه توانیم گفت که هم در مطالعات مخصوص دین و هم در مطالعات مربوط بتکلم زبان عربی عنصر عرب از عنصر غیر عرب خیلی عقب بوده است . و این تقصیر اساساً متوجه خود عرب است زیرا مطالعاتی را که دانشمندان غیر عرب با آنهمه شور و همت تعقیب میکردند عرب با دیده تحقیر و استخفاف مینگریست و کبر و نخوت عرب ناشی از سیطره و حاکمیت آن قوم بود که عقیده داشتند این جزئیات شایسته کسانی نیست که توانند به نیاگان خود تفاخر کنند بلکه تنها در خور آموزگاری است که با این تزویر و رنگ آمیزی بنخواهد فرومایگی انساب آباء و اجداد بی نام و نشان خود را از انظار پنهان سازد .

« کسی که خون خالص عرب در عروق و شرايينش جاری است میگوید : زبندۀ قریش نیست که در هیچ مبحثی جز مبحث نواریخ قدیم [عرب] وارد شود خاصه در این هنگام که باید کمان را خم سازد و بدشمن حمله کند (۱) . روزی یکی از اهل قبیله قرشیان طفل عربی را دید که الکتاب سیبویه (۲) مطالعه مینمود . نتوانست از ادای این

(۱) از کتاب البیان والتیین جا حظ . این کتاب در قاهره انتشار یافته است (۱۳۱۲ هجری مطابق ۶ - ۱۸۹۵ میلادی) . لکن گلدزیهر که در سال ۱۸۸۹ یا قبل از آن تاریخ در این مقوله نوشته است از روی نسخه خطی آن کتاب استفاده کرده است . و نیز بحکایات مشابهی اشاره میکند که فن کرمر Von Kremer در جلد دوم کتاب خود (Culturgeschichte) در صفحه ۱۵۹ از منابع دیگر نقل کرده است .

(۲) این دانشمند نحوی ایران در حدود سال ۷۹۵ بعد از میلاد وفات یافت . الکتاب نام کتابی است که سیبویه در نحو نوشته است و قدیمترین بحث مرتب و منظم نحو عربی است .

الفاظ خودداری کند (۱) : اف بر تو ! این علم از آن مکتب داران است ! این علم مایه فخر فقراء و مساکین است ! زیرا مدرسینی که هر يك از مواد نحو یا عروض یا علم حساب یا فقه را (که علم حساب لازمه آنست) باطفال خردسال میآموختند شصت درهم حق التعلیم داشتند (متأسفانه در اینجا ذکر نشده است که این مبلغ در ازای چند ساعت تدریس داده میشد) و این مطلب را از راه شوخی و مزاح یا در مقام تمسخر و استهزاء اظهار مینمودند .

عرب جاهلیت (باستثناء آنانکه تحت نفوذ یهود یا نصاری یا یونان یا ایران واقع شدند) باندازه ای از فن کتابت بی اطلاع بود که بگفته گلدزیهر چون شاعری از عهد کهن درباره مردی خردمند

قصه سخن گفتن میکرد ، در مقام استدلال از دانائی آن شخص چنین میگفت : « وی آنچنان کسی است که تقریر کند و محرر گفته اش را بر پوست تحریر نماید . »

بی رغبتی
عرب خالص
بادیات

و حتی در زمان پیغمبر هم سواد تازیان بیش از این نبود زیرا نه تنها قرآن را روی چیزهای عجیبی مینوشتند بلکه در جنگ بدر اسرائیلی که از عهده کتابت بر میآمدند بی آنکه فدییه بپردازند آزاد میشدند (۲) . البلاذری (فتوح البلدان چاپ دوخویه (۳) صفحات ۲-۴۷۱) نقل از الواقدی تصریح

(۱) یادداشت مترجم : در کتاب البیان والتبیین الجاحظ چاپ قاهره

۱۳۶۶ = ۱۹۴۷ صفحه ۳۷۸ این داستان بدینگونه آمده است : « و مر رجل من قریش بقتی من ولد عتاب بن أسید وهو یقرأ کتاب سیویه فقال : أف لکم : علم المؤدبین وهمة المحتاجین ؛ وقال ابن عتاب : یكون الرجل نحویا عروضا ونسابا فرضیا و حسن الكتابة جید الحساب حافظاً للقرآن راویة الشعر وهو یرضو أن یعلم اولادنا بستین درهما ولو أن رجلا کان حسن البیان حسن التخریج للمعانی لیس عنده غیر ذلك لم یرض بالف درهم . »

(۲) یادداشت مترجم : بعضی اسراء بجای مال فدییه تعلیم خط میکردند .

Professor M. J. de Goeje (۳)

دارد بر اینکه در اوائل اسلام فقط هفده تن از قبیلۀ قریش که طبقۀ اشراف مکه بودند سواد نوشتن داشتند و نام آنها را یکایک ذکر میکند، منجمله عمر، علی (ع)، عثمان، ابو عبیده بن الجراح، طلحه، ابوسفیان و فرزندش معاویه. ذوالرّمه که آخرین شاعر بدوی بشمار میرود (و تاریخ وفات او را از ۷۱۹ تا ۷۳۵ میلادی ذکر نموده اند) با اینکه سواد نوشتن داشت ناگزیر خود را بیسواد معرفی میکرد و میگفت: «عات اینکه سواد خود را پنهان میکنم (۱) آنست که میان ما اینکار تنگ است.»

از طرف دیگر ایرانیان حتی در اوائل عهد ساسانیان نوشتن (دپیره) (۲) را یکی از فضائل شاهزادگان (۳) میدانستند و قبل از اسلام بسیاری از شاهزادگان زبان عربی را خوب میدانستند. بهرام گور (۴۲۰ تا ۴۳۸ بعد از میلاد) نزد مندر در میان اعراب حیره تحصیل کرد و زبانهای فارسی و عربی و حتی یونانی (۴) را بیاموخت و اشعاری بزبان عربی (۵) باو نسبت داده اند که عوفی در لباب الالباب (۶) نقل کرده است. خره خسرو

(۱) رجوع شود به گذر بهر، حلد اول مطالعات اسلامی، صفحه ۱۱۲.
Goldziher, Muhammedanische Studien, (2 vols. Halle, 1889-90)
Dapirih (۲)

(۳) رجوع شود به نواد که، تاریخ ارتخشیر پایکان صفحه ۴۸ پایین صفحه،
حاشیۀ شماره ۳:

Nöldeke, Gesch. des Artachshir - i - Papakan aus dem Pehlewi übersetzt (Göttingen, 1870).

(۴) رجوع شود به دینوری صفحه ۵۳ و نواد که، صفحه ۸۶ تا ۸۸.
Nöldeke, Gesch. der Perser und Araber zur Zeit d. Sasaniden, (Leyden, 1870).

یادداشت مترجم: بعقیده آقای بدیع الزمان فروزانفر اشعار عربی بهرام گور مورد تردید است، بلکه اصل ندارد.

(۶) طبق اطلاعاتی که در دست است دو نسخه خطی این کتاب موجود است: یکی در کتابخانه برلین و نسخه دیگر متعلق است به لرد کرافورد Lord Crawford و لرد منبور از روی کمال جود و کرم نسخه خود را برای (بقیۀ بنورقی در صفحه ۳۸۰)

وسانراپ (والی) ایرانی یمن، کاملاً عرب مآب شد. اشعار عربی از حفظ میخواند و با سلوب عرب تحصیل میکرد. تمایل روی بعرب مآبی (و با اصطلاح منبع خبر: تعرب) او سبب شد که احضار گردد (۱).

باز هم گلدزیهر گوید: «و نیز میان علماء و فقهاء اسلام رجالی ایرانی الاصل را نام میبرند که نخستین تماس آباء و اجدادشان با زندگانی عرب بوسیله اسلام نبوده است بلکه جزء سپاهیان ایران بوده اند (۲) که بفرماندهی سیف بن ذویزن در خاک عربستان سکونت اختیار کردند. در عمالک اسلامی عناصر غیر عرب بحدی در عرب مآبی و شرکت در حوزه علمی جامعه اسلامی پیشرفت سریع کردند که نظائر آن در تاریخ تمدن بشر کم است. در اواخر قرن اول هجری دانشمند نحوی موسوم به بشکست (بضم باء) (۳) که اسم او کاملاً ایرانی بنظر میرسد در مدینه زندگانی می کرد. این مرد بتدریس علم نحو اشتغال داشت و در طغیان خوارج بر رهبری ابو حمزه نقش برجسته ای بازی نمود و در نتیجه شرکت در این امر پیروان مروان ویرا دستگیر و بقتل رساندند. عده زیادی

(بقیه پاورقی از صفحه ۳۷۹)

مدت طولانی بنگارنده قرض داد. در ماه اوت ۱۹۰۱ نسخه مزبور را با نسخ خطی کتب شرقی دیگر خود به خانم رایلندز Mrs. Rylands در منچستر Manchester فروخت و اکنون در کتابخانه جان رایلندز John Rylands موجود است.

(۱) گلدزیهر Goldziher کتاب مذکور در فوق صفحه ۱۱۳: در پاورقی اضافه میکند: از فیروز الدیلمی نیز باید نام برده شود. فیروز الدیلمی در عصر نبی زندگی میکرد و وفات او در زمان خلافت عثمان بوده است. تطبیق شود با ابن قتیبه (چاپ و وستنفلد Wüstenfeld) صفحه ۱۷۰.

(۲) گلدزیهر، کتابی که ذکر آن گذشت، حاشیه شماره ۲، پائین صفحه در باره بنی الاحرار بمراجع ذیل اشاره میکند: کتاب الاغانی، جزء ۱۶، صفحه ۷۶: سیره ابن هشام صفحات ۴۴ تا ۴۶، نولد که صفحه ۲۲۳.

Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden.

Bushkast (۳)

از اجلهٔ مسلمین از نژاد اسیران جنگی ایرانی بودند. جد ابن اسحق (۱) که سیرهٔ پیغمبر را نوشت و کتاب او یکی از منابع اصلی تاریخ اوائل عصر اسلام است یسار بود که یکی از اسیران جنگی ایرانی بوده است. همچنین پدر موسی بن نصیر که در اندلس شهرت یافت و بمقام بلندی رسید. آباء و اجداد بسیاری از رجالی که در سیاست و علم و ادب مقام متمیزی احراز نمودند از اسراء جنگی ایرانی و ترك بودند که بعنوان موالی یکی از طوائف عرب بستگی داشتند و بعلت نسبتی که بعرب پیدا کردند اصل خارجی خود را تقریباً از یاد بردند (۲). لکن بعض از موالی خاطرهٔ خارجی الاصل بودن خود را بکلی از لوح ضمیر نزدودند و این امر عمومیت نداشت.

ابواسحق ابراهیم الصولی (که در تاریخ ۸۵۷ میلادی وفات یافت) باحفظ نام خانوادگی الصولی (۳) خاطرهٔ جد خود صولتکین را که یکی از رؤساء خراسان بود نگاهداشت. صولتکین در برابر حملهٔ یزید بن مهلب مغلوب شد و تاج و تخت خود را از دست داد و چون اسلام آورد یکی از فداکارترین طرفداران دشمن فاتح خود گردید. بر تیری که از کمان خود بروی سپاه خلیفه رها نمود میگویند این کلمات را نوشته بود: صول شما را پیروی از کتاب خدا و سنت رسول میخواند. شاعر شهیر عرب نژاد از این ترك دارد.

(۱) یادداشت مترجم: مؤلف ابواسحق نوشته و صحیح نیست.

(۲) همانقسمی که گلدزیهر متذکر شده است البلاذری (در صفحهٔ ۲۴۷)

فهرست این قبیل اشخاص را تنظیم کرده است. برجسته ترین افراد این جماعت چهار پسر سیرین بودند.

(۳) در بارهٔ اینکه چگونه اعلام فارسی باشکل عربی درآمد رجوع شود بکتاب گلدزیهر که ذکر آن گذشت، یزیدین صفحهٔ ۱۳۳ حاشیهٔ شماره ۲. ملاحظه مان آن را بصورت میمون و بفرج را بصورت ابو صفره در آوردند و در یک مورد نیز بجای ناه زردشت بیغبر ایران باستان نام محمد بن عبدالله (ص) پیغمبر عرب را گذاشتند.

این قسمت از کتاب استادانه گلدزیهر نقل شد و در حقیقت تمام این فصل حاوی اطلاعات جامعی است که برای تشحیذ اذهان و تنویر افکار خوانندگان بی اندازه مفید است. بنا بر این بکسانی که اطلاعات جامعتری بخواهند کسب کنند توصیه میکنیم با نجا رجوع نمایند. در باره فزونی و برتری نفوذ موالی خارجی گلدزیهر شواهدی بی نهایت جالب توجه ذکر میکند: از جمله مکالمه ایست بین خلیفه اموی عبدالملک و عالم ربانی معروف، الزهری (۱): از این مکالمه چنین برمیآید که چه در مکه و چه در یمن و مصر و شام و بین النهرین و خراسان و کوفه و بصره موالی خارجی در رأس مقامات مهم مذهبی قرار داشتند. همینکه خلیفه از این ترتیب اظهار تعجب نمود عالم ربانی پاسخ داد: «یا امیرالمؤمنین! اوضاع چنین است! این مسأله بفرمان خدا و آئین وی صورت گرفته است. هر آنکس در برابر امر حق طاعت آورد صاحب قدرت شود و هر آنکس در اجراء امر حق بغفلت گراید سرنگون گردد.»

تمایل مؤمنین پرهیزکار در اوائل عصر اسلام، چنانکه در احادیث متعدد آمده است و گلدزیهر نیز متذکر شده است، بر آن بود که برای احتراز از اغراض نژادی در امور مذهبی بقوی ترین مراجع استناد کنند. از جمله حدیثی است که ترجمه آن بشرح ذیل است:

«ای مرد بتتحقیق خدا یکی است و جدا علی همه ابناء بشر نیز یکی است. دین همان دین است. زبان عربی پدر و مادر هیچ یک از شما نیست. این زبان چیزی جز وسیله تکلم نیست. هر کس عربی سخن گوید بدان سبب عرب است (۲) از اهالی پارس کسی که اسلام آورد مانند قریش

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور در فوق جلد اول صفحه ۱۱۴ و ۱۱۵.

(۲) گلدزیهر میگوید این حدیث را که باین عسا کر (۱۱۶۹ - ۱۱۰۶

میلادی) نسبت میدهند اخیراً جعل شده است ولی این فکر بلاشبهه در اوائل (عصر اسلام) غلبه داشته است.

یادداشت مترجم: لوکان الایمان معلقا بالثریا لناله رجال من العجم (نقل از سفینه البحار قی چند دو صفحه ۱۶۵).

است. « لو كان العلم بالثريا لتناولته رجال من فارس. » این حدیث بعد
اینتطور تغییر یافته است: « لو تعلق العلم باكتاف السماء لنا له قوم من
اهل فارس، (۱) ».

در اینکه احساسات نژادی عرب خالص بر احساسات مذهبی او غلبه
داشت و با نظری که در این حدیث و نظائر آن اظهار شده است موافق
نبود، گلدزیهر این معنی را کاملاً بثبوت میرساند و ادله و شواهدی
میاورد که عرب موالی خارجی را بدیده حقارت مینگریست و علی الخصوص
از دواج عرب (بویژه زنان عرب) را با غیر عرب جائز نمیدانست (۲).
امروزه نیز عیناً همان کیفیت در هندوستان مشاهده میشود. در آنجا انگلیسها
نه تنها حاضر نیستند مساوات اجتماعی برای مسیحیان و اهالی غیر مسیحی
آنجا قائل شوند بلکه عکس قضیه صادق است. در واقع این مقایسه در اینجا
بنتفع اسلام است، زیرا کسانی که اظهار ورع و تقوی میکردند با اغراض
نژادی که در آن زمان غلبه داشت همواره مخالف بودند و ابراز مخالفت آنان
بطریقی بود که میان مبلغین و دعاه ما بسیار فادراست و این مسأله بلاشك
سبب شد که در بسیاری از نقاط آسیا توفیق کمی نصیب آنها گردد.
با سقوط بنی امیه و طلوع سلسله عباسیان که از خراسان ایران
برخاستند (۳) قسمتی از اعلام خطری که نصر بن سیار بولی النعمت خود
مروان حمار کرده بود تحقق یافت:

(۱) رجوع شود بکتاب مذکور در فوق جلد اول صفحات ۱۱۷ تا ۱۴۶.

یادداشت مترجم: رجوع شود بنهایی که آقای دکتر حسینعلی محفوظ
در تعلیقات رساله مزیه اللسان الفارسی علی سائر الاسنة ما خلا العربیة تألیف ابن کثیر
پاشا صفحه ۴۰ تا ۴۱ ذکر کرده اند.

(۲) در اینکه این عقیده قبل از اسلام نیز وجود داشته است از آنجا معلوم
می شود که نعمان پادشاه حیره و درباریانش حاضر نشدند یکی از دختران ملکشرا
حتی به پادشاه ایران که در آن زمان نحت الحمایة مقتدر آنها بود بدهند.

(۳) رجوع شود بصفحه ۱۴۸ جلد اول کتب گلدزیهر که ذکر آن گذشت.
تطبیق شود با صفحه ۳۵۹ و ۳۶۰ این ترجمه.

فقری عن رحالك ثم قولى على الاسلام و العرب السلام
 در این هنگام فرقه معینی بنام شعوبیه یا هواخواهان عجم (۱) وارد
 صحنه سیاست گردیدند. حرف این فرقه نخست این بود که همه مسلمین
 برابرند و سرانجام گفتند عرب از بسیاری نژادهای دیگر فرومایه تر است.
 گلدزیهر (در صفحه ۱۴۸ کتاب خود که ذکر آن گذشت) چنین گوید:
 « در زمان خلیفه ابو جعفر المنصور ما شاهد منظره عربی هستیم که جلو
 دروازه قصر خلیفه بیهوده بانتظار اجازه ورود ایستاده است و حال آنکه
 مردم خراسان آزادانه وارد و خارج میشوند و آن عرب بی ادب را مسخره
 میکنند. » ابوتمام شاعر (که در تاریخ ۸۴۵ یا ۸۴۶ میلادی از جهان
 رفت) از آنرو مورد نکوهش و سرزنش وزیر قرار گرفت که خلیفه را
 بحاتم طائی و سایر رجالی که مایه افتخار و مباهات عرب بودند تشبیه
 نمود (۲). وزیر بشاعر گفته بود: « آیا تو امیرالمؤمنین را با این اعراب
 وحشی مقایسه میکنی؟ » (۳)

جميع افراد شعوبیه اعم از شامیان یا ببطیان یا مصریان یا یونانیان
 یا اسپانیولیا یا ایرانیان بملیت خود تفاخر مینمودند. ایرانیان عدهشان
 زیادتر بود و احساسات ملی شدیدتری داشتند. در زمان بنی امیه اسمعیل بن
 یسار را بفرمان خلیفه هشام (۴۳ - ۷۲۴ میلادی) بجرم اینکه ضمن

(۱) گلدزیهر در فصل از کتاب شایان توجه خود را باین فرقه اختصاص میدهد
 (جلد اول صفحات ۱۴۷ تا ۲۱۶ همچنین صفحه ۲۷۲). کلمه شعوب (جمع شعب)
 در مورد اقوام عجم استعمال می شود. رجوع شود بسوره ۴۹ (الحجرات) آیه
 ۱۳: یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان
 اکرمکم عندالله اتقیکم ان الله علیهم خبیر.

(۲) رجوع شود بصفحه ۱۴۸ کتاب گلدزیهر که ذکر آن گذشت.

(۳) یادداشت مترجم: این بیت ابو تمام را آقای فروزانفر یاد آور

می شوند:

اقدام عمرو فی سماحة حاتم فی حسم احنف فی ذکاء ایاس

اشعار به تبار ایرانی خویش میباید بیر که ای افکنند ! اینک یکی از منظومات مزبور (۱) :

اصلی کریم و مجدی لا یقاس به	ولی لسان کجدالسیف مسموم
احمی به مجد اقوام ذوی حسب	من کل قرم بتاج الملک معوم
جحا جیح سادة بلج مرآزبة	جرد عناق مسامیح مطاعیم
من مثل کسری و سابور الجنود معا	والهرمزان لفخر او لتعظیم
اسدالکتائب یوم الروع ان زحفوا	و هم اذلوا ملوک التړک والروم
یمشون فی حلق المادی سابعه	مشی الضر اعمة الاسد اللهامیم
هناک ان تسألنی تنبی بأن لنا	جر ثومة قهرت عز الجرائیم (۲)

این لاف زدنها و حماسه سرانیهای موالی ایرانی شهد را بکام عرب شرفگ میگردزیرا تازیان میخواستند اینگونه خودستاییها انحصار خودشان باشد و همینکه میدیدند کاری از دستشان بر نمیآید با انشاد منظوماتی از این قبیل (۳) در مقام پاسخ بر میآهند :

(۱) رجوع شود به صفحه ۳۰ از کتاب فن کرمر در تاریخ تمدن اسلام Alfred von Kremer, Culturgeschichte der Stämme auf dem Gebiete des Islams, Leipzig, 1873.

(۲) یادداشت مترجم : اصل اشعار عربی از صفحه ۱۰۴۷ کتاب امثال و حکم دانشمند فقید دهخدا چند سوم نقل گردید . ایشانهم از جزء رابع کتاب اغانی نقل کرده اند .

(۳) رجوع شود بصفحات ۳۱ و ۳۲ و ۶۹ و ۷۰ کتاب فن کرمر که ذکر آن گذشت .

یادداشت مترجم : متأسفانه مؤلف منبع اصلی را نیاورده و فقط بند کر کتاب فن کرمر در باره تاریخ تمدن اسلام قناعت کرده بود . مع الاسف کتاب فن کرمر در دسترس نبود ؛ حافظها هم یاری نکرد . ناچار از پروفسور آربری استاد دانشگاه کمبریج

Professor Arthur J. Arberry, Pembroke College, Cambridge تقاضا کرده بکتابخانه پروفسور براون مراجعه و منبع اصلی اشعار را از روی کتاب فن کرمر معلوم نمایند . بسیار ممنونم که این خواهش را قوراً اجابت کردند و منبع آنرا اطلاع دادند .

(بقیه باورقی در صفحه ۳۸۶)

صنع من الله انى كنت أعرفكم
 كما مضت سنة حتى رأيتكم
 و في المشاريق ما زالت نساؤكم
 فصرن برقلن في وشى العراق و في
 انسين قطع الحلاني من معادنها
 حتى اذا أسرو قالو و قد كذبوا
 في استأم ساسان ابرى ان أقربكم
 لوسيل او ضعهم قدر او اندلهم
 و قال أقطعني كسرى و ورثني
 من ذا يخبر كسرى و هو في سفر
 و انهم زعموا ان قد ولد تهمو
 فكان ينحر جوف النار واحدة
 أما تراهم و قد حطوا برادعهم
 و افرجوا عن مشارات البقول الي
 تغلى على العرب من غيظ مر اجلهم
 فقل لهم و همو أهل لتربية
 ما الناس الاتزار في أرومتها
 و الحى من سلفى قحطان انهم
 فما على ظهرها خلق له حسب
 قرم عليه شهنشاهية و نبا
 و ان شككت ففي الايوان صورته
 بگفته مسعودى (۱) هما تقسمى که عرب سلسله نسب خود را

(بقیه یاورقی از صفحه ۳۸۵)

دیگر اینکه بیت هفتم و دوازدهم بیت آخر را مؤلف انداخته بود ولی در
 اینجا از جزء دوازدهم کتاب الاغانى للايام أبى الفرج الاصبهانی رحمه الله تعالى صفحات
 ۱۷۶ و ۱۷۷ مطبوعه بولاق مصر ۱۲۸۵ هجرى قمرى نقل گردید .

(۱) مروج الذهب (چاپ باریه دومینار Barbier de Meunard جلد

دوم ، صفحه ۲۴۱ ، نقل از صفحه ۱۶۱ کتاب گلدزیهر که ذکر آن گذشت) .

حفظ میکرد طبقه اشراف ایران نیز با همان دقت به عرب تاسی مینمودند و بتفاخر میپرداختند و روح عرب را با این عمل خود در نتیجه آزرده میساختند و در بسیاری موارد تفاخر آنها اساس صحیح داشت. اطلاعات ایرانیان حتی در شجره شناسی و علم الانساب عرب بیش از خودشان بود و این معنی از قصه‌ای که گلدزیهر نقل میکند بخوبی مستفاد میشود (رجوع کنید بصفحه ۱۹۰ کتاب او که ذکر آن گذشت). در آنجا میگوید هر گاه از قرشیان کسی محتاج باطلاعاتی درباره اجداد خود میشد ناگزیر یکی از ایرانیان ملتجی میگشت. ایرانیها نقاط ضعف عرب را زود میگریفتند و بتمسخر میپرداختند و بگفته گلدزیهر^(۱) فضائل و مکارم اخلاقی آن قوم را (از جمله سخا و کرم) که مخصوصاً مایه فخر و مباهات آنان بود تحقیر میکردند مثلاً مأمون سه کتابدار ایرانی داشت. یکی از کتابداران ایرانی وی موسوم به سهل بن هارون از متعصبین شعوبی است که رسالاتی چند در مدح خست و بخل و طمع برشته تحریر آورده است^(۲). بشاربن برد^(۳) مدیحه سرای نابینای ایرانی که برای خلیفه المهدی ثنا خوانی میکرد، همان ملحد معروفی که سرانجام بجرم ارتداد بتاریخ ۷۸۳ یا ۷۸۴ میلادی کشته شد، کار را بجائی رساند که گفت:

« الارض مظلمة والنار مشرقه والنار معبودة مذکانت النار »^(۴)

(۱) رجوع شود بکتاب گلدزیهر Goldziher که ذکر آن گذشت.

(۲) دکتر ون فلوتن Dr. Van Vloten کتابی نظیر آن تحت عنوان کتاب البخله تألیف شعوبی معروف دیگر الجاحظ (تطبیق شود بسا کتاب سابق الذکر گلدزیهر صفحه ۱۵۷) اخیراً در لیدن Leyden چاپ کرده است.

(۳) رجوع شود بابن خلکان ترجمه دسلان de Slane، صفحات ۲۵۴ تا ۲۵۷، و همچنین رجوع شود به تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکمان صفحات ۷۳ و ۷۴ جلد اول، Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit.

همچنین رجوع شود به فن کرمر صفحه ۳۴ بیعد: Von Kremer, Streifzüge

(۴) یادداشت مترجم: آقای محمود سرشار و کبیل یایه اول داد گستری

و مشاور حقوق که در این موضوع مطالعاتی کرده‌اند تذکر میدهند که این مصراع بدین ترتیب نیز حفظ شده است:

الارض ساقلة سوداء مظلمة (از بلوغ العرب).

اطلاعات ما در بارهٔ اختلاف شعوبیه و آثار مربوطهٔ آن که فقط در مؤلفات جاحظ (تاریخ وفات ۸۶۹ میلادی) و ابن عبد ربّه (تاریخ وفات ۹۴۰ میلادی) منعکس است بیشتر مرهون کتاب عالی گلدزیهر دربارهٔ مطالعات اسلامی است (۱) که در این فصل آزادانه از آن کتاب نقل قول کرده‌ایم. از جمله کسانی که مدافع دعاوی ایرانیان بودند گلدزیهر نام اسحق بن حسن الخرمی را میبرد که از اهالی سغد و تاریخ وفات وی ۱۶-۸۱۵ میلادی بوده است.

این شخص در یکی از اشعارش بخود میبالد (۲) که پدرش ساسان است و کسری پسر هرمز و خاقان ازبنی اعمام او بوده‌اند؛ دیگر ابو عثمان سعید بن حمید بن بختگان است که کتابهایی در برتری ایرانیان بر عرب نوشته و تاریخ وفات وی ۵-۸۵۴ میلادی بوده است؛ (۳) ابو سعید الرستمی (قرن دهم مسیحی) بقول گلدزیهر آنکسی است که در آثارش فریاد ملی ایرانیان بر ضد تازیان در اوج شدت منعکس است: «و همچنین علامهٔ بزرگ ابوریحان بیرونی که در تاریخ ۱۰۴۸ میلادی وفات یافت. این اشخاص مخالفینی داشتند که عرب را برتر از دیگران میدانستند. از مشهورترین مدافعین تفوق عرب یکی مورخ معروف ابن قتیبه است (که در سال ۸۸۳ یا ۸۸۹ میلادی از جهان رفت) و دیگر البلاذری است (که در تاریخ ۸۹۲ بدرود حیات گفت).

با اینکه هر دو (۴) ایرانی الاصل بودند (۵) مؤلفات آنها منحصرأً بزبان عربی است. در دورهٔ بعد نام ناصر خسرو سخنور فارسی نویس

(۱) Goldziher, Muhammedanische Studien.

(۲) گلدزیهر صفحهٔ ۱۶۳ (کتابی که ذکر آن گذشت).

(۳) الفهرست صفحهٔ ۱۲۳.

(۴) گلدزیهر صفحهٔ ۱۶۶ (کتابی که ذکر آن گذشت).

(۵) تاریخ ادبیات عرب تألیف بروکلمان، جلد اول، صفحات ۱۲۰ و ۱۴۱

Carl Brockelmann, Gesch. d. Arab. Lit. (1897-1899; Weimar)